

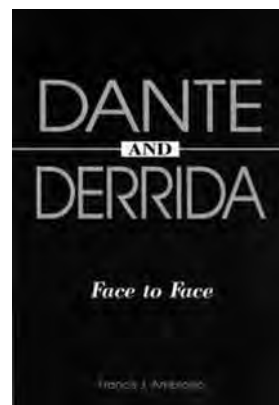
دانته و دریدا: چهره به چهره

مصطفی امیری

اشاره

نوشتار حاضر نقدی است از دانلد جی. مارشال (Donald G. Marshall) بر کتاب دانته و دریدا: چهره به چهره (Dante and Derrida: Face to Face) نوشته فرنیسیس جی. امبروسیو (Francis J. Ambrosio) که در سال ۲۰۰۷ از سوی انتشارات دانشگاه ایالتی نیویورک منتشر شده است.

کتاب ماه فلسفه



چالشی که همه شارحان و مفسران با آن مواجهند یافتن زبانی است که به واسطه آن بتوانند افکار نویسنده‌ای که آثارش را شرح می‌دهند برای مخاطبان امروزی قابل فهم کنند. اریش آوئرباخ^۱ با بازیافتن و بسط دادن ایده شکل^۲ به این مهم نایل آمد و مبنایی راهگشا برای تفسیر آثار دانته به دست داد. همینطور، بسیاری از محققان برای توضیح مبانی کلامی و فلسفی کمدی الهی^۳ دانته به قسمت‌هایی از آثار توماس آکوئیناس^۴ توسل جسته‌اند که در این اثر انعکاس یافته و یا احتمالاً ادیب ایتالیایی به هنگام نگارش این منظومه به آنها التفات داشته است. یک نمونه دیگر، بازسازی دقیق کیهان‌شناسی کمدی الهی است که به منظور یافتن ساختار کلی فردوس و کارهای کوچکتری نظیر مشخص کردن سیر زمان و انتقال سایر معانی از آن استفاده شده است.^۵ حسن این نوع بازیابی‌های عالمانه در این است که دانته نیز در قالب همین زبان‌ها سخن می‌گفت؛ و عیب آن اینکه این زبان‌ها بقدری از دوران ما دور است که در واقع شاید فاصله بین خواننده امروزی و دانته را بیشتر کند. هر چه درک‌مان از دانته عمیق‌تر شود، بیشتر درمی‌یابیم که

پیش‌فرض‌های او بر مبنای آرای است که دیگر به آنها اعتقادی نداریم و یا نمی‌توانیم اعتقاد داشته باشیم. البته می‌توان توضیحات عالمانه دربارهٔ پیش‌فرض‌ها و آرای انعکاس یافته در آثار دانتِه را به پاورقی‌های کتاب محدود کرد تا خوانندگان عادی از آن بگذرند، ولی نباید پنداشت که هر چه فهم دقیق‌تری از آثار دانتِه پیدا کنیم، و هر چه او را بیشتر فرزند زمان خود بیابیم، حرف‌هایی که ممکن بود برای ما داشته باشد کمتر می‌شود.

با وجود این، فقط کافی نیست نشان بدهیم که آرای آکوئیناس در اثر دانتِه انعکاس یافته است. مسئله اصلی این است که نشان بدهیم هر یک از آنها و هر دوی آنها اهمیت دارند- و اینکه هر دوی آنها برای ما آدم‌های امروزی اهمیت دارند؛ اینکه نشان بدهیم چگونه می‌توانیم به تفکر دانتِه راه یابیم- نه فقط از روی کنجکاوی تاریخی، بلکه همچون کسی که هنوز حرف‌های جذابی برای ما دارد؟ فرنسیس امبروسیو راه حل جالبی برای این مسئله پیدا کرده است؛ او ژاک دریدا را «ویرژیل خوانندگان امروزی کم‌دی الهی دانتِه فرض می‌گیرد»^۶ (ص ۶). دقیق‌تر بگوییم، او «یک مقطع... موضوعی و تاریخی کوچک» از آثار دریدا (ص ۸)، به ویژه آثار متأخرش را که در آنها به تأمل دربارهٔ دین پرداخته، برای این کار انتخاب می‌کند. این آثار شامل تأملات او دربارهٔ آگوستین در مقالهٔ «سِرکَمفِشن»^۷ است (که به قلم خود دریدا در کتاب ژاک دریدا، به کوشش جفری بنینگتن^۸ در سال ۱۹۹۱ به زبان فرانسه منتشر شد؛ موهبت مرگ^۹ (۱۹۹۲)، که بیشتر دربارهٔ آثار فیلسوف چک، یان پوتوچکا^{۱۰} و کتاب ترس و لرز^{۱۱} کی‌پرگور است؛ کاتالوگی که دریدا برای نمایشگاهی در لوور تهیه کرد به نام خاطرات کوران: خوندگاره و سایر تباهی‌ها^{۱۲} (۱۹۹۰)؛ و متن سخنرانی‌اش «بخشایش: نابخشودنی‌ها و مشمول مرور زمان نشدنی‌ها»^{۱۳} در پرسش از خدا^{۱۴}، به کوشش جان کاپوتو^{۱۵} و دیگران (۲۰۰۱). البته دریدا مطالب بیشتری دربارهٔ دین نوشته است، ولی آرای دانتِه در آثار فوق انعکاس بیشتری دارد.

باید تأکید کرد که امبروسیو قصد ندارد نظرات دریدا را به روش برخی مفسران دیگر دربارهٔ دانتِه «به کار ببندد»، آنگونه که آنها ساخت‌شکنی را همچون چرخ گوشت جدیدی به کار می‌بندند که می‌توان متن‌ها را درونش ریخت و نتایج کاملاً قابل پیش‌بینی از درونش بیرون کشید، بلکه بالعکس، هدف امبروسیو «بررسی مسائلی است که (دانتِه و دریدا) به آن پرداخته‌اند، یعنی عمدتاً مسائلی دربارهٔ دین، امید، و عشق؛ دربارهٔ مسئولیت؛ و دربارهٔ نوشتن» (ص ۱۶۰). راهنمای امبروسیو برای خواندن دانتِه دریدا است، ولی امبروسیو از این نکته نیز غافل نیست که خواندن دانتِه به ما کمک می‌کند که «دریدا را هم بهتر بخوانیم» (ص ۱۳۲). او میانجی‌گفتگویی بین این نویسنده می‌شود و از طریق آن «باور مشترک هر دوی آنها به بخشایش در حکم دلمشغولی بنیادین و جهانشمول بعد دینی وجود شخصی» را عمیقاً مورد بررسی قرار می‌دهد. (ص ۱۱). امبروسیو قالب‌های کلیشه‌ای که تفکر را مسدود می‌سازد، نظیر اینکه دریدا «ملحد» است و دانتِه «مسیحی»، در هم می‌شکند و به نتیجه‌ای پارادوکسیکال می‌رسد: «دانتِه به همان اندازه مسیحی است که دریدا؛ و دریدا به همان اندازه مسیحی است که دانتِه» (ص ۲۲۴). امبروسیو ما را متقاعد می‌کند که هم دریدا و هم دانتِه «به این ضرورت شهادت می‌دهند که باید نام خداوند را از هر کلیشه‌ای مصون داشت» (ص ۲۲۵).

البته منظور امبروسیو این نیست که دریدا و دانتِه هر دو به یک چیز رسیده‌اند. امبروسیو تفسیر جان کاپوتو^{۱۶} در نمازها و اشک‌های ژاک دریدا^{۱۷} (۱۹۹۳) را می‌پذیرد که طبق آن دریدا تبیینی «غیرجزم‌اندیشانه» ولی «فلسفی و مابعدالطبیعی» از منطق درونی «نوعی تاریخ مسئولیت» در اروپا ارائه می‌دهد که امکان «دین بدون مذهب» را فراهم می‌آورد (ص ۲۲۳). این تبیین فلسفی دین همانند «تبیین غیرجزمی و شاعرانهٔ اصول دین مسیحی» در آثار دانتِه است (ص ۲۲۳). با وجود این هنوز تفاوتی بین آن دو هست. امبروسیو این تفاوت را با تأکید بر تمایز بین اشک‌ها و لبخندها نشان می‌دهد. از نظر دریدا «جوهر چشم اشک است و نه بینایی» (خاطرات کوران (ص ۱۲۶) در امبروسیو (ص ۱۷۱) - که بینشی جذاب و قانع‌کننده است؛ ولی دانتِه، با تأکید بر اصول مسیحی تجسد^{۱۸} و رستاخیز^{۱۹}، لبخند دهان را نیز به اشک چشمها اضافه می‌کند. در برزخ شاهد اشک‌های دانتِه هستیم، ولی در فردوس



این چنین نیست، چرا که چشمان مریم مقدس و لبخند قدیس برنار^{۲۰} داتنه را به رؤیت تجلی تثلیث بر محور جسم رستاخیز یافته مسیح راهنما می‌شوند^{۲۱}، رؤیایی که ثبت آن از توان حافظه و زبان بیرون است، ولی هنگامی که داتنه مشغول نوشتن است، بار دیگر در شوق و عشقی که در وجود او تجدید می‌شود، او را منقلب می‌کند.

خواندن کتاب امبروسو کار آسانی نیست. او خودش می‌داند که با این «پیش‌فرض تقریباً محال»- یا حداقل بعید- کتاب را نوشته است که خواندگانش نیز به اندازه او با آثار دریدا آشنا هستند. او تلاشی برای توضیح و روشن ساختن ایده‌های دریدا نمی‌کند، و برخی اصطلاحات بر حسب اتفاق و تنها وقتی برای خواننده معنا می‌یابند که پس از بارها و بارها تکرار گیج‌کننده‌شان در متن، در عبارت و جمله‌ای خاص به کار می‌روند- و معنای برخی از آنها هرگز کاملاً روشن نمی‌شود. بیشتر مثل یادگیری یک زبان خارجی با قرار گرفتن در محیط می‌ماند: درباره کلمات توضیحی داده نمی‌شود، و فقط آن قدر تکرار می‌شوند که فکر می‌کنید معنایشان را می‌فهمید- و یا خسته می‌شوید و دست از یادگیری برمی‌دارید. خواندن آثار دریدا صد البته دشوار است و تقلیل‌ناپذیر، که دلیل هم دارد؛ پس نباید انتظار داشت که خواننده اول بر متن اصلی اشراف پیدا کند تا بتواند تفسیر و شرح آن را بفهمد. علاوه بر این، امبروسو برخی ترفندهای سبک دریدا را نیز به کار می‌بندد که گاه نتیجه‌ای مثبت و گاه منفی در پی دارد. او به دام لفاظی‌های مغلط ساخت‌شکنی می‌افتد، مثلاً: «مرگ عدم امکان راز و راز عدم امکان است: عدم امکان راز آلود موهبت، دادن

و گرفتن، عشق، عدالت، و صد البته بخشایش، که پیش از موهبت، راز موهبت است» (ص ۲۱۴). بدتر اینکه این نوع لفاظی‌ها معمولاً در قالب جملات بسیار طولانی ادا می‌شوند- دیدن جملاتی دارای بیش از ۱۰۰ لغت در این کتاب عادی است، و بلندترین جمله‌ای که در آن پیدا کرده‌ام ۲۱۷ لغت دارد. مسلماً هدف از چنین سبکی درگیر کردن خواننده در فرایند تفکر، و در عین حال مقاومت در برابر وسوسه تقلیل‌گرایی است. با وجود این، در بهترین وجه، خواندن این جملات مانند نگاه کردن به دست استادی می‌ماند که مکعب روبیک را جور می‌کند؛ ولی، از سوی دیگر، این احساس را هم القا می‌کند که جملات کسی را می‌خواند که خودش هم ایده درستی درباره حرفهایش ندارد و می‌خواهد همه چیز را در یک جمله خلاصه کند. به طور کلی، فکر می‌کنم که این جملات بیشتر از آن که به خواننده کمک کند، او را سر در گم می‌سازد. البته مشکلات دیگری هم در این کتاب وجود دارد که هر چند بسیار پیش‌پا افتاده است، ولی خواننده را آزار می‌دهد. مثلاً غلط‌های املائی در متن چاپی خواننده را مأیوس می‌کند، و گاه ممکن است خواننده عادی را گمراه کند (مثلاً بدترین نمونه اشاره به چارلز سینگلتن^{۲۲} با نام «جان» در «فهرست کوتاه‌نوشته‌ها»^[XV]؛ و یا یک نمونه دیگر، اسم «Paolo» که چندین بار «Paulo» ضبط شده است). هیچ بخشی نیز به نام کتابشناسی در این اثر وجود ندارد، و نمایه و فهرست اعلام کتاب به قدری کوتاه و گزینشی است که آدم شک می‌کند مبادا خواسته باشند خوانندگان تنبلی را که با نمایه و فهرست اعلام کارشان را انجام می‌دهند دست بیندازند. بسیاری از نقل قول‌ها آدرس ندارند، و اینکه شماره پاورقی «۴» را در صفحه ۲۱۹ می‌بینیم، ولی توضیحی برای این شماره وجود ندارد.

راهنمای امبروسو برای خواندن داتنه دریداست، ولی امبروسو از این نکته نیز غافل نیست که خواندن داتنه به ما کمک می‌کند که دریدا را هم بهتر بخوانیم.

باید برخی اشتباهات و نظرات قابل‌تردید را نیز به این موانع افزود، که می‌شد با کمی دقت آنها را برطرف ساخت. اطعام جماعت گرسنه^{۲۳} در موعظه بالای

تپه^{۲۴} اتفاق نمی‌افتد (ص ۱۰۸). فرورفتن داتنه در دو رودخانه در پایان برنخ غسل

تعمید نیست^{۲۵} (ص ۱۳۰، ۱۷۷). اگر داتنه قبلاً غسل تعمید ندیده بود، اصلاً نمی‌توانست به آنجا راه پیدا کند، و نه فقط آن زنها پای صلیب ایستاده بودند تا شاهد مرگ عیسی مسیح بر بالای صلیب باشند، بلکه «آن حواری که دوستش می‌داشت» نیز آنجا پای صلیب ایستاده بود (ص ۱۷۵؛ نک: انجیل یوحنا ۱۹:۲۶)^{۲۶}، هر چند مسلماً حواریون دیگر پیدایشان نبود. کلمه‌ای که باید برای تمایل فطری به گناه کردن به کار رود «disposition» است و نه «deposition» (ص ۱۳۳) مگر اینکه معتقد باشیم که گناه در وجود انسان‌ها «سپرده شده» است. رُز سفید در بهشت شاید نمادی از پنجره خورشیدی (ص ۱۹۸) باشد^{۲۸}، هر چند شک دارم که پنجره‌های خورشیدی گوتیک کلیسای شارتره^{۲۹}، نوتر دام^{۳۰}، یا سن دنیس^{۳۱} عالی‌تر از چیزی بوده که داتنه احتمالاً در کلیساهای ایتالیا دیده بود.



وقتی دانتِه می‌خواهد میزان حیرت خود را از دیدن جسم رستاخیز یافتهٔ مسیح نشان بدهد که به نوعی در تثلیث تجلی یافته است، آن را با معمای باستانی مربعی هم سطح دایره مقایسه می‌کند. ایدهٔ امبروسیو که این امر یادآور مرد ویتروویانی^{۳۳} است که لئوناردو هم در یک مربع و هم در یک دایره رسم کرد، بسیار جذاب است (ص ۲۱۰)، ولی فکر نمی‌کنم بتوان از آن دفاع کرد، زیرا اثر ویتروویوس^{۳۳} به نام دربارهٔ معماری^{۳۳} تنها در سال ۱۴۱۴ توسط بودجو براتچولینی^{۳۵} کشف شد، و ضمناً باید ثابت کرد که دانتِه (که در سال ۱۳۲۱ فوت کرد) با این اثر یا تصویری مشابه آن آشنا بوده است. دانتِه در اینجا منظور دیگری دارد: حتی اگر بدانیم که مربعی وجود دارد که مساحتش برابر با یک دایرهٔ خاص است، ذهن انسان هیچ راهی برای ساختن آن ندارد. علاوه بر این، منطق فریویدی که سعی دارد گرگی را که در دوزخ (۱) است به بتاتریچه^{۳۶} (ص ۶۳) مرتبط کند برایم قانع‌کننده نیست. به رغم همه این مشکلات، سیر اصلی تفکر نویسنده در کتاب لطمه‌ای نمی‌بیند.

ایدهٔ امبروسیو برای تلقی کردن دریدا در حکم ویرژیل در خواندن دانتِه کاملاً موفق است. امبروسیو معتقد است که دانتِه نظراتش را اصلاح می‌کند، حتی از اینکه در اثرش به نام زندگی نو عشقی نکوهیده به بتاتریچه داشته توبه می‌کند^{۳۷}، و حال که بتاتریچه طور دیگری به او جلوه کرده است، حال که زنده نیست، بلکه مرده است، و با وجود این مرده نیست، بلکه جاودانه شده است، یاد می‌گیرد که طور دیگری به او عشق بورزد. او تفسیرهای خردمندانه‌ای از داستان‌های فرانچسکا^{۳۸} و پائولو و آگولینو^{۳۹} ارایه می‌دهد، یعنی داستان‌هایی که سفر دانتِه به عمق شرف با آنها شروع می‌شود و خاتمه می‌یابد. مفهوم «بخشایش» بحث جذاب برزخ را انسجام می‌بخشد، به ویژه حداقل روبرو شدن دانتِه با بتاتریچه^{۴۰}. علاوه بر این برخی توضیحات روشن‌تر دربارهٔ بندهای آخر فردوس به خواننده کمک می‌کند تا دریابد چه طور دانتِه زائر در پیوستن به جمع قدیسین ایمان به رستاخیز ایمان پیدا می‌کند، به نحوی که حتی وقتی بتاتریچه به جایگاهش در بهشت بازگشته، می‌تواند به سفرش ادامه بدهد. بینش‌های دینی که امبروسیو در دانتِه می‌یابد، همه از نوع بینش‌های دینی کاملاً متعارف هستند، ولی او با نگاهی تازه و عمقی بیشتر به آنها می‌نگرد. امبروسیو با کمک گرفتن از تأملات پیچیده و موشکافانه‌اش دربارهٔ درونمایه‌های اصلی تفسیر دینی از هستی بشر - نظیر آزادی، مسئولیت، موهبت، بخشایش، مرگ، عشق، ایمان، ایثار، باور و نظایر آن - ما را با دانتِه‌ای آشنا می‌سازد که یک متفکر دینی ژرفاندیش است و فقط ایده‌هایی را که از دیگران فراگرفته طوطی‌وار تکرار نمی‌کند. امبروسیو نوعی بینش دینی در دانتِه (و دریدا!) می‌یابد که عمق مسئله هستی بشر را هدف گرفته است، به نحوی که نه بی‌دینان بی‌فکر و از خود راضی می‌توانند به راحتی آن را رد کنند، و نه اصول جزمی و کلیشه‌ای مؤمنان بی‌فکر از اهمیت آن می‌کاهد. امبروسیو به لطف دریدا یک بار دیگر چالش فکری و حتی فلسفی که هنوز مسیحیت در برابر خوانندگان آثار این شاعر و متفکر بزرگ می‌گذارد، ثابت می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. Erich Auerbach.

2. *figura*.

۳. کمدی الهی تمثیلی است از سفر روح انسان به سه جایگاه آخرت، یعنی دوزخ، برزخ، و فردوس. دانتِه روح خود را در جنگلی ترسناک تنها می‌یابد. عقل (در هیأت ویرژیل، شاعر بزرگ رومی) بر او ظاهر می‌شود و او را از میان درکات دوزخ می‌گذراند، و به کوه اعراف می‌برد. در این جا تزکیهٔ روح، که در دوزخ شاهد کیفر هولناک گناهکاران بوده، انجام می‌یابد و سزاوار عروج به ستارگان می‌شود. آنگاه حکمت الهی (در هیأت بتاتریچه) ظاهر می‌شود، روح را از نهٔ فلک بهشتی عبور می‌دهد، و به ملکوت اعلی می‌رساند. بسیاری از نمادهای این شعر دارای دو یا سه معنی اخلاقی، مذهبی و تاریخی است؛ بعضی از این نمادها هنوز مبهم است. تعدادی از شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌ای هم معرفی می‌شوند که فضایل و ردایلی خاصی را تجسم می‌بخشند؛ گروهی در دوزخ یا برزخ در رنج و عذابند، و تعدادی که مورد لطف و عنایت الهی قرار گرفته‌اند در یکی از افلاک بهشت از شادی و نعمت برخوردارند. این منظومه دارای سه کتاب است: دوزخ، برزخ، و فردوس. [م.]

۴. Thomas Aquinas (1225?-1274)، متا له و فیلسوف مدرسی کلیسای کاتولیک رومی. [م.]

۵. در کمدی الهی دانتِه، فردوس داری نهٔ فلک است: ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زحل و فلک ثوابت و فلک الافلاک. دانتِه که به راهنمایی بتاتریچه به بالا صعود می‌کند، نظاره‌گر شکوه افلاک است. در سه فلک نخستین، ارواحی را می‌بیند که از طریق تقوا و پرهیزگاری به بهشت راه یافته‌اند، اما آنقدر که لازمۀ نیل به والاترین مرتبه است پرهیزگاری نبوده‌اند. در ماه ارواحی به سر می‌برند که در ادای نذورات کوتاهی کرده‌اند؛ در فلک عطارد، آنها که در دادگستری سهل‌انگار بوده‌اند؛ در زهره کسانی جای دارند که از راه اعتدال بیرون رفته‌اند. در چهار فلک بعدی آنهایی به سر می‌برند که نمونهٔ چهار فضیلت اصلی هستند: در خورشید دانایان و دوران‌دیشان؛ در مریخ دلاوران، به ویژه مبارزان؛ در مشتری دادگستران، به ویژه فرمانروایان دادگر؛ و در زحل پرهیزگاران، به ویژه ارواح ریاضت‌کشان و اندیشمندان. فلک هشتم فلک ثوابت است که قرینۀ بهشتی باغ عدن است؛ در اینجا دانتِه شاهد رؤیای رستگاری انسان، پیروزی مسیح،

و آدم جدیدی می‌شود. فلک نهم، فلک بلورین یا محرک اصلی است که طبیعت، زمان و حرکت از آن منشاء می‌گیرد. پس از آن عرش اعلی است، یعنی بهشت راستین بصیرت، جامعیت و باروری، که در آن، اراده آدمی به آرامش در جوار خیر مطلق نایل می‌شود و اندیشه او به تملک حقیقت مطلق درمی‌آید.» [م.]

۶. Virgil (۱۹۰۰-۷۰ پیش از میلاد) شاعر رومی. در کتاب دوزخ، دانته در عالم رؤیا خود را در جنگلی تاریک، در خطر جانوران وحشی می‌یابد. در این احوال، ویرژیل (مظهر عقل انسانی) ظاهر می‌گردد، و راهنمای سفر دانته (که بئاتریچه به منظور عبرت و تزکیه عاشق خود پیشنهاد کرده) می‌شود.

۷. Augustine. قدیس آگوستین (۳۵۴-۴۳۰ پس از میلاد) از آباء کلیسا، اثری به نام اعترافات (*Confessions*) دارد و در آن سیر تحول روحی و گرایشش به مسیحیت را شرح می‌دهد که بیشتر تلاشی برای خودشناسی است تا شرح حال‌نویسی. دریدا از پیشوند لاتینی *circum-* به معنای پیرامون، اطراف و محیط و *-fession* از کلمه *confession* (از ریشه لاتینی *fass-* به معنای اظهار کردن، ابراز داشتن، فاش کردن، اذعان داشتن، قبول کردن، اقرار کردن) استفاده کرده و کلمه *circumfession* را ساخته است. در «سرکفشن»، دریدا ظاهراً در پی توضیح پدیده‌ایست که به هنگام نوشتن و یا صحبت کردن درباره خویشتن اتفاق می‌افتد، که نوعی توضیح و توجیه خویشتن است. از خود گفتن و نوشتن خیلی زود به چیزی شبیه به توجیه خویشتن تبدیل می‌شود، گویی که می‌خواهم اعمال و رفتار اشتباهم را توجیه کنم. بنابراین، توضیح خویشتن به اعتراف نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود: ناگهان هر آنچه که می‌گویم یا می‌نویسم به گونه‌ای به نظر می‌رسد که گویی گناهایی است که مرتکب شده‌ام و بابت آنها نیازمند بخشایش هستم. [م.]

8. Geoffrey Bennington.

9. *The Gift of Death*.

10. Jan Patočka.

11. *Fear and Trembling*.

12. *The Memoirs of the Blind: The Self-Portrait and Other Ruins*.

13. "To Forgive: The Unforgivable and the Imprescriptible".

14. *Questioning God*.

15. John Caputo.

16. John Caputo.

17. *The Prayers and Tears of Jacques Derrida*.

18. Incarnation.

19. Resurrection.

۲۰. St. Bernard. برنار کلروو (۱۰۹۰-۱۱۵۳)، ربیبس دیر و از شخصیت‌های با نفوذ فرقه سیسترسین. [م.]

۲۱. در عرش اعلی، خداوند همه قدیسان و ملائکه را از پرتو وجود خویش زیبا ساخته است. این بهشت راستین اندیشه است که همه عوالم ملکوتی دیگر را به یکدیگر پیوند می‌دهد. در این جایگاه دانته از سر تلیث و وحدت انسان با خدا آگاه می‌شود، و تمامی منظور سفر او نیز همین است. بدین ترتیب منظومه او به پایان می‌رسد. [م.]

22. Charles Singleton.

۲۳. Feeding of the multitudes. اطعام جماعت گرسنه به دو معجزه جداگانه اشاره دارد که در کتاب عهد جدید به آنها اشاره شده است. معجزه اول یا «اطعام ۵۰۰۰ نفر» که به معجزه پنج قرص نان و دو ماهی نیز معروف است، تنها معجزه‌ای است که در همه اناجیل (بعده ذکر شده است) متی، ۱۴: ۱۳-۲۱؛ مرقس، ۶: ۳۱-۴۴؛ لوقا، ۹: ۱۰-۱۷؛ و یوحنا، ۶: ۵-۱۵). دومین معجزه یا «اطعام ۴۰۰۰ نفر» که به معجزه هفت قرص نان و ماهی نیز معروف است، فقط در انجیل مرقس (۸: ۱-۹) و متی (۱۵: ۳۲-۳۹) ذکر شده است. در اینجا شرح معجزه اول را از انجیل متی نقل می‌کنیم «اما مردم دیدند که عیسی کجا می‌رود. پس از دهات خود براه افتاده، از راه خشکی به دنبال او رفتند. وقتی عیسی از بیابان بازمی‌گشت، با ازدحام جمعیتی روبرو شد که منتظرش بودند، و با دیدن ایشان دلش سوخت و بیمارانی را که در بین جمعیت بود شفا داد. عصر آن روز، شاگردان نزد او آمده و گفتند: «کنون دیر وقت است و در این بیابان خوراک یافت نمی‌شود. پس این مردم را مرخص فرما تا به دهات رفته، برای خود نان بخرند.» عیسی جواب داد: «لازم نیست بروند. شما ایشان را خوراک دهید.» با تعجب گفتند: «چگونه ممکن است؟ با پنج قرص نان و دو ماهی؟ چیز دیگری نداریم!» عیسی فرمود: «آنها را به من بدهید!» سپس به مردم گفت که بر روی سبزه بنشینند، و نان و ماهی را برداشت، به آسمان نگاه کرد و از خداوند خواست تا آن را برکت دهد. سپس نان‌ها را تکه تکه کرد و به شاگردانش داد تا به مردم بدهند. همه خوردند و سیر شدند. وقتی خرده نان‌ها را جمع کردند، دوازده سبد پر شد. فقط تعداد مردها در میان آن جماعت پنج هزار نفر بود.» [م.]

۲۴. Sermon on the Mount. موعظه‌ایست که عیسی برای حواریونش و دیگران درباره آموزش و اصول مهم مسیحیت ایراد کرد؛ نک. انجیل متی: ۵-۷؛ و انجیل لوقا: ۲۰-۴۹.

۲۵. دو رودخانه‌ای که دانته در پایان دوزخ در آن غسل می‌کند، لیثی (*Lethe*) و یونو (*Eunoë*) هستند که از یک منبع الهی سرچشمه می‌گیرند و لی در دو جهت مختلف جریان دارند، لیثی به سمت چپ و یونو به سمت راست. هر کس در لیثی غسل کند گناهانش را به

فراموشی می‌سپارد و هر کس در یونو غسل کند اعمال نیکش را بخوبی به یاد می‌آورد. دانه با غسل در این دو رودخانه پاک و آماده عروج به ستارگان می‌شود. [م.]

۲۶. (انجیل یوحنا، فصل ۱۹، آیه ۲۶) ولی در پای صلیب، مادر عیسی و خاله‌اش، مریم زن کلویا، و مریم مجدلیه ایستاده بودند. وقتی عیسی مادرش و حواری‌اش را که دوست می‌داشت نزدیک یکدیگر دید، به مادرش گفت، «ای زن، بنگر، این پسر تو باشد!» و سپس به حواری‌اش رو کرد و گفت، «بنگر، این مادر تو باشد». و از آن ساعت، حواری مادر عیسی را به خانه برد. [م.]

۲۷. که از کلمه deposit گرفته شده و به معنای رسوب‌گذاری، یا سپرده‌گذاری است. [م.]

۲۸. به ویژه در معماری گوتیک به پنجره‌های مدوری اطلاق می‌شود که آذین و نقش طوریافت دارند. [م.]

۲۹. Chartres. شهری در جنوب غربی پاریس که کلیسای جامع معروفی به همین نام دارد. [م.]

۳۰. Notre Dame. کلیسای جامع معروف پاریس که به سبک گوتیک بنا شده است. [م.]

۳۱. St. Denis. منطقه‌ای در حومه پاریس، دارای دیری معروف به سن دنیس است که بسیاری از پادشاهان فرانسه در آن به خاک سپرده شده‌اند. [م.]

۳۲. Vitruvian man. لئوناردو داوینچی با همکاری ریاضی‌دانی به نام لوکا پاچولی نظریه‌های تناسب ویتروویوس، معمار رومی قرن اول پیش از میلاد، را که در کتابی به نام درباره‌ی معماری مطرح کرده بود، مورد بررسی قرار داد. لئوناردو با تحمیل اصول هندسه بر شکل بدن انسان، ثابت کرد که تناسب ایده‌آل بدن انسان مطابق با اشکال دایره و مربع است. لئوناردو در تصویری که برای اثبات نظریه‌اش ترسیم کرد، که به مرد ویتروویوسی معروف است، نشان داد که هرگاه مردی پاهایش را به هم بچسباند و روی قاعده‌ای بایستد و دستهایش را کاملاً به دو طرف بکشد، می‌تواند در درون یک مربع جای بگیرد، ولی وقتی که به شکل عقاب گسترده‌بالی می‌ایستد، که دستها قدری به طرف بالا کشیده شده و پاها با هم فاصله دارد (به صورت X)، می‌توان او را در درون یک دایره ترسیم کرد. [م.]

۳۳. Vitruvius. نام کاملش: مارکوس ویتروویوس پولیو، قرن اول پیش از میلاد. معمار، مهندس و نویسنده رومی که معروفیتش بیشتر به دلیل کتاب درباره‌ی معماری است. [م.]

34. On Architecture.

۳۵. (۱۲۸۰-۱۴۵۹-Poggio Bracciolini): اومانیست و کاتب ایتالیایی، که معروفیتش در میان عالمان دوره رنسانس بیشتر به یافتن نسخه دستنویس کلاسیک لاتینی گم‌شده یا فراموش شده در کتابخانه‌های صومعه‌های اروپایی است. [م.]

۳۶. Beatrice. دانه خود می‌گوید که در ماه مه ۱۲۷۴ هنگامی که حدود نه سال داشته با بتاتریچه پورتیناری، دختر هشت ساله یکی از شهروندان ثروتمند فلورانس، برخورد می‌کند. او بلافاصله گرفتار عشق دختر می‌شود. نه سال بعد بتاتریچه برای نخستین بار با او حرف می‌زند، و همین دانه را شاعر می‌کند. دانه همواره از دور، و حتی پس از ازدواج بتاتریچه با مردی دیگر، او را می‌پرستد، و مرگ محبوب در سال ۱۲۹۰ شاعر را در ژرف‌ترین نومیدی غرق می‌کند. عشق دانه به بتاتریچه دست‌مایه اثری به نام زندگی نو می‌شود. [م.]

۳۷. زندگی نو از عشق دانه به بتاتریچه مایه می‌گیرد. این اثر مجموعه‌ایست از ۳۱ شعر، که با نثر آمیخته است. در فصل نخست از برخورد دانه با بتاتریچه و تأثیر زیبایی و ملاحظت او سخن می‌رود؛ در فصل دوم از معجزاتی سخن می‌رود که شکوه عشق بتاتریچه می‌آفریند؛ و در فصل سوم مرگ بتاتریچه و خاطرات دانه از او بازگو می‌شود. دانه در بخش آخر این فصل، مرحله تبدیل عشق دنیایی بتاتریچه به مظهری از عشق آسمانی یا روحانی را آغاز می‌کند، مرحله‌ای که در کتاب فردوس کمدی الهی به آن کمال می‌بخشد. [م.]

۳۸. Francesca and Paolo. فرانچسکا دا ریمینی یا فرانچسکا دا پولنتا (۱۲۵۵-۱۲۸۵)، دختر گیدو دا پولنتا، لرد رونا. گیدو دا پولنتا با خانواده مالاتستا در جنگ بود. وقتی این دو خانواده با یکدیگر آشتی کردند، گیدو خواست با وصلت دخترش فرانچسکا با وارث خانواده مالاتستا، یعنی جووانی مالاتستا، پسر مالاتستا در توجو، لرد ریمینی، رابطه دو خانواده را محکم‌تر کند. جووانی پسری شجاع ولی از لحاظ جسمی بدقواره بود. گیدو می‌دانست که فرانچسکا از دواج با جووانی را نخواهد پذیرفت، بنابراین مراسم عقد به طور و کالتی و از طریق برادر زیبای جووانی به نام پائولو انجام شد. فرانچسکا عاشق پائولو شد و تا روز بعد از ازدواج از این فریب اطلاع نیافت. دانه در کمدی الهی می‌گوید که فرانچسکا و پائولو با خواندن قصه لانسلت و گوتینویور اغوا و همخوابه شدند. ولی جووانی آنها را در آن حال یافت و پیش از آنکه توبه کنند، به قتل رساند. دانه آن دو را در دوزخ می‌بیند. [م.]

۳۹. Ugolino. اوگولینو دلاگرا دسکا (حدود ۱۲۲۰-۱۲۸۹)، کنت دو نوراتیکو، نجیب‌زاده، سیاستمدار، و فرمانده ایتالیایی که مکرراً به خیانت به وطن متهم شد. احتمالاً هیچ صحنه‌ای در کتاب دوزخ دانه هولناک‌تر از آن نیست که اوگولینو با دندانه‌هایش کاسه سر رودجری دگلی اوبالدینی، اسقف اعظم پیزا، را دائماً از پشت می‌جود. اسقف رودجری دستور داده بود تا اوگولینو را به همراه دو پسر و دو نوه‌اش در برجی زندانی کنند تا از گرسنگی بمیرند. در کمدی الهی، اوگولینو به دلیل خیانت به وطن در زمهریر ورطه دوم از طبقه نهم دوزخ گرفتار است و عذاب می‌بیند. در دوزخ هر کیفری با نوع جرم متناسب است. دوزخ نه طبقه دارد، که طبقه هشتم آن به ده ورطه، و طبقه نهم آن که به شوم‌ترین دوزخیان، که محکوم به خیانت و بداندیشی‌اند، اختصاص یافته است، چهار ورطه دارد که هر ورطه به ترتیب (۱) خائنان به خویشاوندان، (۲) خائنان به وطن، (۳) خائنان به میهمان، و (۴) خائنان به پیشوایان و خیرخواهان مجازات می‌شوند. در قعر ورطه چهارم و تقریباً در اعماق زمهریر- در مرکز زمین- شیطان منزل دارد. [م.]

۴۰. در کتاب کمدی الهی، حکمت الهی در هیأت بتاتریچه به دانه ظاهر می‌شود، و روح او را از نه فلک بهشتی عبور می‌دهد، و به ملکوت اعلی می‌رساند. [م.]